

## تأثیر منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بر محیط امنیتی خاورمیانه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۰

فاضل حسن زاده<sup>۱</sup>

امین روان بد<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۲

غفار زارعی<sup>۳</sup>

### چکیده

نگارندگان در پژوهش حاضر تلاش کرده اند تا ضمن تلاش برای شناخت بهتر مفهوم منزلت طلبی و تعارضات منزلتی، به این پرسش پاسخ دهند که پویسهای منزلت طلبانه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی چه تاثیری بر محیط امنیتی خاورمیانه داشته است؟ فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که تعارضات منزلتی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی سبب تشدید تنش و بی ثباتی در خاورمیانه شده است. یافته های این پژوهش که با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است نشان می دهد که عمده تعارضات منزلتی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در سه گونه اختلافات ناشی از اصطکاک میان پرستیژ و اقتدار طبیعی، عدم تناسب فزاینده میان نقش های تعریف شده و پایگاه و تواناییهای مادی بازیگران، و روابط با اشخاص ثالث رخ داده است و هریک به نوبه خود سبب تنش و بی ثباتی در محیط امنیتی خاورمیانه بوده است. مهمترین پیامدهای این تعارضات منزلتی فقدان سیستم امنیت دسته جمعی در منطقه خاورمیانه بوده است و در نتیجه امکان پیدایش ساختاری با حضور همه کشورهای منطقه جهت مدیریت سیاسی چالشهای موجود تضعیف شده است. در نتیجه این وضعیت، جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در اقدامات منزلت طلبانه خود در منطقه خاورمیانه به استفاده از استراتژی رقابت اجتماعی گرایش داشته اند و این مساله به نوبه خود پویسهای تهدیدانگاری را تقویت کرده است. ایجاد سازوکارهایی جهت کاهش تعارضات منزلتی ایران و عربستان سعودی یکی از راهکارهای ایجاد صلح پایدار در منطقه خاورمیانه است. واژه های کلیدی: تعارضات منزلتی، جمهوری اسلامی ایران، خاورمیانه، عربستان سعودی، محیط امنیتی.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران.

<sup>۲</sup> استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران. (نویسنده مسئول). [aravanbod@gmail.com](mailto:aravanbod@gmail.com)

<sup>۳</sup> استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران

محققان از نحله های مختلف روابط بین الملل بر این مساله اتفاق نظر دارند که منزلت عنصر مهمی در سیاست بین الملل است. با بررسی گفتمان و رویه عملی حاکم بر رفتار کشورها می توان به اهمیتی که آنها برای منزلت خود قائل هستند پی برد. به عنوان مثال، دولتمردان کشورها نسبت به اینکه اقداماتشان چه تاثیرات و هزینه هایی برای اعتبار و پرستیژ کشورشان خواهد داشت اهمیت بسیاری قائل هستند. هورویتز و همکارانش معتقدند که منزلت می تواند بر نتایج در روابط بین الملل موثر باشد: «منزلت طلبی و رفتار سلطه جویانه می تواند به اندازه اقدام به تجاوز بر نتایج احتمالی مناقشات بین المللی تاثیر گذار باشد» (Horowitz et al, ۲۰۰۵: ۲۶۷)

در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و به طور کلی نگاه نسبت به آینده، مکرر بر این نکته تاکید شده است که جمهوری اسلامی ایران باید جایگاه اول را در ابعاد گوناگون در منطقه خاورمیانه داشته باشد. در خصوص کشور عربستان سعودی نیز همیشه به خواست این کشور برای رهبری جهان اسلام و نقش برادر بزرگ تر برای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس اشاره شده است. پروژه های بلندپروازانه ای که عربستان سعودی در راستای توسعه خود انجام می دهد و رفتار سیاست خارجی این کشور از این امر حکایت دارد که عربستان سعودی نسبت به جایگاه خود در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام حساسیت ویژه ای دارد.

پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس بازیگران اصلی این منطقه یعنی ایران، عراق و عربستان سعودی نتوانستند روابط مبتنی بر تعادل بین خود برقرار کنند که تضمین کننده صلح پایدار در منطقه باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران و عراق جنگی هشت ساله را تجربه کردند که عراق آغازکننده آن بود و از سوی دیگر ایران و عربستان سعودی روابط پرتنشی را تجربه کردند و در سالهای اخیر در جای جای منطقه خاورمیانه در جنگهای نیابتی به صورت غیرمستقیم رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند. تحقیقات و پژوهشهای پرشماری در باب چرایی وقوع این تنشها و پیامدهای آن انجام شده است.

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به عنوان قدرتهای عمده خلیج فارس دست کم پس از حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ رقابتی گسترده و پرتنش برای تحقق هژمونی خود در منطقه را تجربه کرده اند. فهرستی طولانی از اختلافات میان این دو کشور در زمینه های گوناگون مسائل منطقه ای به چشم می خورد که از آن میان می توان به رقابت بر سر هژمونی منطقه ای، حضور امریکا در خلیج فارس، قیمت نفت و رهبری جهان اسلام اشاره کرد. تحولات جهان عرب پس از سال ۲۰۱۱ بر آتش این رقابت افزوده است.

نظر به اینکه هژمونی منطقه ای به عنوان یک منزلت در فضای اجتماعی روابط بین الملل شناخته می شود نگارندگان پژوهش حاضر با تاکید بر اهمیت توجه به منزلت و منزلت طلبی در فضای اجتماعی روابط بین الملل تلاش دارند تا پویسهای منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه در راستای دستیابی به قدرت برتر منطقه ای را تبیین و تاثیر این پویسهای منزلت طلبی بر محیط امنیتی خاورمیانه را بررسی کنند.

تحقیقات پیشین که در خصوص روابط ایران و عربستان سعودی انجام شده است رقابت بر سر قدرت برتر منطقه ای یا رهبری جهان اسلام را در زمره علل تنش میان دو کشور بر شمرده اند اما پویسهای حاصل از منزلت طلبی دو کشور را بررسی نکرده اند. به عبارت دیگر، چگونگی مواجهه سیاستهای منزلت طلبانه دو کشور با یکدیگر مورد توجه قرار نگرفته

است و نتایج مستقیم آن از این منظر تبیین نشده است. بنابراین سوال اصلی پژوهش حاضر این است که مواجهه سیاستهای منزلت طلبانه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی چه تاثیری بر محیط امنیتی خاورمیانه داشته است یا خواهد داشت؟ فرضیه اصلی پژوهش حاضر این است که کنشهای منزلت طلبانه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی سبب تعارضات منزلتی شده و تعارضات منزلتی با تشدید فرایندهای تهدیدانگاری میان دو کشور بر تنش و بی ثباتی در منطقه خاورمیانه افزوده است. نگرانندگان در این پژوهش تلاش دارند تا بر مبنای یافته های پژوهش، پیشنهادهایی در جهت بهبود این وضعیت ارائه کنند.

در بخش اول نوشتار، چارچوب نظری یعنی مفاهیم و مبانی نظری که پژوهش بر آن استوار است توضیح داده شده است. بخش دوم به پویسهای منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی اختصاص دارد. موضوع رقابت بر سر منزلت و تعارضات منزلتی دو کشور و تاثیر آن بر محیط امنیتی خاورمیانه در بخش سوم توضیح داده شده است. در انتها نیز نتیجه گیری پژوهش ارائه شده است.

### ۱. چارچوب نظری

نظریات جریان اصلی روابط بین الملل بر این نکته هم نظرند که دولتها تنها در صورتی به منزلت خود در نظام بین المللی اهمیت می دهند که این منزلت تاثیرات مشخصی بر امنیت یا رفاه مادی دولت داشته باشد. به عبارت دیگر، رضایت یک دولت از موقعیت و جایگاهش در نظم بین المللی تابعی از هزینه و فایده مرتبط با آن منزلت است. با در اختیار داشتن چنین مفروضی، هرگاه منزلت دولت تاثیر خود بر رفاه مادی یا امنیت دولت را از دست بدهد دیگر اهمیت و وزن چندانی در تصمیمات مرتبط با جنگ و صلح نخواهد داشت. علی رغم چنین نگرشی در جریان اصلی نظریات روابط بین الملل، تحقیقات و پژوهشها در رشته های دیگر نظیر زیست شناسی تکاملی، اقتصاد، انسان شناسی، جامعه شناسی و روان شناسی نشان داده است که انسانها انگیزه بسیار قوی برای دستیابی به منزلت اجتماعی مطلوب دارند؛ تلاش برای دستیابی به منزلت مطلوب صرفاً یک استراتژی برای دستیابی به اهداف دیگر نیست بلکه یک خواست و نیاز بنیادین است. (Frank, ۱۹۸۵)

منزلت یک پدیده اجتماعی، روانشناختی و فرهنگی است. هنگامی که بازیگران اجتماعی به منابع مادی دست پیدا می کنند تلاش می کنند تا این منابع را به چیزی با ارزش تر از صرف مالکیت مادی تبدیل کنند و این مهم ارزشمند چیزی نیست مگر منزلت اجتماعی. (Weber, ۱۹۶۶)

با توجه به تمرکز این پژوهش بر مفهوم منزلت و نظر به اینکه این مفهوم ماهیتی اجتماعی دارد و در فضای اجتماعی شکل می گیرد، بنابراین برای درک منزلت در محیط اجتماعی باید از رهیافت نظری استفاده کرد که محیط بین المللی را محیطی اجتماعی و امر بین المللی را امری اجتماعی بداند. سازه انگاری به عنوان یکی از رهیافت های مسلط نظری روابط بین الملل چنین امری را محقق کرده است چراکه سازه انگاری در ذات خود یک نظریه اجتماعی است که محققان روابط بین الملل از آن برای بررسی جهان سیاست استفاده کرده اند.

محققانی که در بررسی سیاست بین الملل از نظریه سازه انگاری استفاده می کنند، دو پایه اساسی سازه انگاری را پذیرفته اند: «۱- ساختار ارتباط و اجتماع انسانی عمدتاً توسط عقاید و معانی (انگاره های) مشترک تعیین می شوند و نیروهای مادی تأثیر کمتری دارند؛

۲— هویتها و منافع بازیگران هدفمند توسط این معانی (انگاره های) مشترک، ساخته و ایجاد می شود و طبیعت مادی صرفاً تعیین کننده منافع نیست» (Wendt, ۱۹۹۹: ۱).

بنابراین اهمیت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل و ارزش افزوده آن برای مطالعه روابط بین‌الملل عبارت است از تأییدی که سازه‌انگاری بر واقعیت هستی‌شناسی دانش بین‌ذهانی می‌کند (Adler, ۱۹۹۷). سازه‌انگاری بنیانهای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جریان اصلی نظریه روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشد. به واقع آنچه که تمامی سازه‌انگاران بر آن توافق دارند عمدتاً گزاره‌های هستی‌شناسانه هستند اما وقتی صحبت از تعیین مواضع معرفت‌شناسانه می‌شود سازه‌انگاران در طیف اثبات‌گرایی تا فرا اثبات‌گرایی پراکنده میشوند. برخی گونه‌های سازه‌انگاری نیز تلاش کرده‌اند تا سنتزی میان اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی ایجاد کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۷). سه گزاره هستی‌شناسانه مورد توافق سازه‌انگاران در مورد زندگی اجتماعی عبارتند از:

۱. «ساختارهای هنجاری یا معنایی به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند؛ دو دلیل بر این امر اقامه می‌شود، نخست اینکه «منابع مادی تنها از طریق ساختارهای دانش مشترک برای اقدام انسانی معنا پیدا می‌کنند» (Wendt, ۱۹۹۵: ۷۳) و دوم اینکه، این ساختارها به هویت‌های اجتماعی بازیگران سیاسی معنا می‌دهند؛

۲. درک چگونگی تاثیرگذاری ساختارهای غیرمادی بر هویت بازیگران اهمیت دارد زیرا که هویتها به منافع و در نهایت اقدامات بازیگران شکل می‌دهند؛

۳. کارگزار و ساختار به طور متقابل ساخته می‌شوند.» (Reus smith, ۲۰۰۵).

گزاره‌های فوق به خوبی توانایی بیشتر سازه‌انگاری در مواجهه با موضوعات را نشان می‌دهد. اقدامات انسانها تحت تاثیر ساختارهای معنایی حاکم بر آنهاست و این ساختارهای معنایی می‌توانند معنای متفاوتی به اقدامات مادی یکسان بدهند. الکساندر ونت با تأکید بر معانی، معتقد است که دولتها، بازیگرانی واقعی هستند که ما می‌توانیم به طور مشروع ویژگی‌های انسانی نظیر خواسته‌ها، عقاید و قصد را به آنها نسبت دهیم. (Wendt, ۲۰۰۴) به عنوان مثال، ایالات متحده افزایش بودجه نظامی چین را نگران‌کننده تلقی می‌کند زیرا چین را رقیب خود می‌انگارد اما چنین نگرشی نسبت به افزایش قابلیت‌های نظامی بریتانیا ندارد. در نمونه‌ای دیگر اعراب نسبت به نقش آفرینی ایران در صلح اعراب و اسرائیل چندان نگاه مثبتی ندارند اما از نقش آفرینی ترکیه در مسایل جهان عرب استقبال می‌کنند. چنین واکنشهایی به شدت تحت تاثیر انگاره‌ها یا معانی هستند.

اندیشمندان سیاست بین‌الملل برای بهره‌گیری از مفهوم منزلت در توضیح رفتار دولتها و برای آنکه نشان دهند دولتها همانند انسانها میل بنیادینی برای دست‌یابی به منزلت دارند از تحقیقات روانشناختی مربوط به نظریه هویت اجتماعی بهره‌جسته‌اند. (Mercer, ۱۹۹۵) استدلال نظریه هویت اجتماعی این است که انگیزه‌های عمیق انسانی برای عزت نفس و تعریف کردن خود سبب می‌شود تا افراد هویت خود را در رابطه با گروههایی که در آن عضو هستند و مقایسه آن گروهها با دیگر گروههایی که در آنها عضویت ندارند، تعریف کنند و در این مقایسه خواهان در اختیار داشتن منزلت بالاتر نسبت به دیگر گروهها هستند. (Tajfel, ۱۹۸۱) به واقع منزلت طلبی دولتها در روابط بین‌الملل کنونی مبتنی بر میل بنیادین دستیابی به عزت نفس است تا احساس بهتری نسبت به دیگر بازیگران بین‌المللی و کلیت نظم بین‌المللی داشته باشند و از این

طریق هویت یابی کنند. هویت جایگاه ویژه ای در تبیین سازه انگارانه از روابط بین الملل دارد؛ هویت تعیین می‌کند که بازیگران چه هستند و که هستند. هویت‌ها، منافع را ایجاد می‌کنند و منافع به نوبه خود تعیین می‌کنند که بازیگران چه می‌خواهند. در ادامه به تعارضات منزلتی حاصل از پویسهای منزلت طلبانه دولتها می‌پردازیم.

### ۱-۱. تعارضات منزلتی

پیش از اینکه به مفهوم تعارضات منزلتی بپردازیم می‌بایست تعریف دقیق تری از منزلت داشته باشیم و عناصر تشکیل دهنده منزلت را بهتر بشناسیم. راینهارت وولف بر این باور است که رتبه اجتماعی یعنی جایگاه مشخص در یک سلسله مراتب اجتماعی، معنای اصلی مفهوم منزلت است اما در عین حال اشاره می‌کند که همه جوامع دست کم دارای دو گونه بنیادین از سلسله مراتب هستند که ارتباط نزدیکی نیز بین این دو برقرار است: سلسله مراتب پرستیژ و سلسله مراتب الگوهای احترام و تمکین که منعکس کننده تعاملات مستقیم میان فرادستان (فرمانفرمایان) و فرودستان (فرمانبرداران) است. (Wolf, 2019: 1188)

دستیابی به منزلت بالاتر نیاز انسان برای تمایز با دیگران را برآورده می‌کند و احساس خوبی به افراد دارای این منزلت برتر می‌دهد و در عین حال، آنها بر افرادی که رتبه پایین تری در سلسله مراتب اجتماعی دارند اعمال نفوذ می‌کنند. پژوهش‌های اخیر در روانشناسی اجتماعی نشان می‌دهند که منزلت را به دو شیوه متمایز میتوان ارتقا داد: با به دست آوردن عزت نفس و با اعمال رفتارهای سلطه طلبانه بر دیگران که واکنش‌هایی حاکی از احترام و تمکین به دنبال داشته باشد. (Anderson et al., 2012). به واقع، الگوهای احترام و تمکین نقش مهم تری در شکل‌گیری منزلت دارند زیرا تعاملات رفتاری نسبت به باورهای جمعی، ملموس تر هستند. (Mercer, 2017) سلسله مراتب احترام و تمکین از سه بخش تشکیل می‌شود: فرمانبرداری به واسطه اقتدار طبیعی؛ فرمانبرداری به واسطه اقتدار مبتنی بر تراضی و فرمانبرداری به واسطه سلطه اجباری. در موقعیت اعمال سلطه و اجبار، فرمانبرداری در نتیجه قوه قهریه یا تهدیدات یک جانبه است. اقتدار طبیعی نیازمند وجود زمینه فرهنگی مشترک است و اقتدار مبتنی بر تراضی متکی به تبادل سودمند کارکردهاست. از سوی دیگر پرستیژ را نیز می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: منزلت-ویژگی، شکوه و افتخار. منزلت-ویژگی به شناسایی ویژگیهای مشخص بازیگر اشاره دارد اما شکوه و افتخار منعکس کننده برداشتهای دیگران از اقدامات بازیگر است. (Wolf, 2019: 1188) بدین ترتیب بازیگرانی که ویژگیهای آنها مورد احترام و ستایش دیگران است از منظر منزلت-ویژگی و بازیگرانی که رفتار یا اقدامات آنها مورد ستایش و قبول است از منظر شکوه و افتخار از منزلت بالایی برخوردارند.

در اینجا به گونه شناسی تعارضات منزلتی که توسط راینهارت وولف مطرح شده اشاره کرده و پویسهای منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را با عنایت به این گونه شناسی از تعارضات منزلت طلبانه تحلیل خواهیم کرد. نخستین گونه از تعارضات به اختلافات در مورد سطوح مناسب منزلت-ویژگی یا شکوه مرتبط است. این اختلافات حول محور پرستیژ است و بسته به اینکه یک بازیگر بخواهد عضو یک گروه منزلتی خاص بشود به دو شکل روی می‌دهد. از یک سو بازیگر ممکن است بر این باور باشد که جامعه بزرگ تر ویژگیها و دستاوردهای او را به خوبی نشناخته و تقدیر نکرده است. به عنوان مثال، چینی‌ها بر این باورند که یک اقتصاددان چینی باید تاکنون جایزه نوبل را می‌برده است. این اختلافات در سطح احساسات آسیب دیده باقی میماند. از سوی دیگر بازیگر ممکن است تصور کند که به طور غیر منصفانه از یک

گروه منزلتی خاص جا مانده است و راه داده نشده است. (Wolf, 2019: 1198) در این مورد به طور مشخص می‌توان به عدم عضویت ایران در گروه ۲۰ اشاره کرد. بازیگر دولتی در مواجهه با چنین وضعیتی معمولاً رفتار تنش‌زایی از خود بروز نمی‌دهد و تلاش دارد تا از طرق مسالمت‌آمیز اعضای گروه را به پذیرش عضویت خود مجاب کند.

گونه دوم تعارضات منزلتی به اختلافات برسر افتخار مرتبط است. در اینجا چون خدشه دار شدن یا ازدست رفتن افتخار بسیار گران تمام می‌شود و به سادگی قابل برگشت نیست، شاهد واکنش‌های جدی تری از سوی بازیگر خواهیم بود.

گونه سوم تعارضات منزلتی به «اصطکاک میان پرستیژ و اقتدار طبیعی» مربوط است. در چنین وضعیتی، بازیگر دولتی بر این باور است که به جهت سطح پرستیژ بالای او دیگران باید احترام بیشتری به او بگذارند و با او همراهی کنند. ایالات متحده آمریکا در جنگ علیه عراق در سال ۲۰۰۳ انتظار داشت که آلمان با این کشور همراهی کند اما آلمان خواهان وضعیت مستقل تری بود. (Wolf, 2019: 1199) چنین وضعیتی را در روابط ایالات متحده و اتحادیه اروپا در دوره ریاست جمهوری ترامپ به شکل وخیم تری شاهد بودیم. ایالات متحده در دوره ترامپ خواهان همراهی بی‌چون و چرای کشورهای اروپایی با سیاستهای خود بود و این مساله تنشهایی را در روابط فرآتلانتیکی ایجاد کرده بود.

گونه چهارم تعارضات منزلتی هنگامی روی می‌دهد که «اقتدار مبتنی بر تراضی در نتیجه اصطکاک با سلسله مراتب پرستیژ تضعیف شود». پرستیژ بازیگری که در موقعیت ضعیف تر است از نظر خود او افزایش یافته است و اکنون احساس می‌کند که باید در روابط اقتدارآمیز گذشته تجدیدنظر صورت پذیرد. (Wolf, 2019: 1199) نمونه کلاسیک این وضعیت را می‌توان در روابط فرانسه و ایالات متحده مشاهده کرد. شارل دوگل در فرانسه به قدرت رسیده بود و تلاش می‌کرد شکوه و عظمت فرانسه را احیا کند. این امر مستلزم خروج از زیر سایه هژمونی آمریکا بود و فرانسه در همین راستا از بخش نظامی ناتو خارج شد.

گونه پنجم تعارضات منزلتی حاکی از این است که «ارزیابیهای واگرایانه از توان مادی سبب تضعیف الگوهای احترام و تمکین مبتنی بر تراضی می‌شود». (Wolf, 2019: 1200) این شکل از تعارض با گونه سوم تعارض منزلتی که پیش‌تر مطرح شد ارتباط نزدیکی دارد و بازیگر فرودست تصور می‌کند به جهت افزایش توان مادی اش در حوزه‌های اقتصادی و نظامی می‌تواند دستورات بازیگر فرادست را نادیده بگیرد.

گونه ششم در موقعیتی رخ می‌دهد که در گذشته الگوهایی از احترام و تمکین تحمیلی میان بازیگران برقرار بوده است اما اکنون بازیگر فرودست شاهد عدم تناسب میان افزایش توان مادی و نقش‌های تعریف شده خود است و این مساله الگوهای تحمیلی گذشته را تضعیف می‌کند. چنین وضعیتی را می‌توان در روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا پس از به قدرت رسیدن پوتین مشاهده کرد که سیاست‌های همراهی روسیه با آمریکا در اوایل دهه نود را کنار گذاشت و حتی چالش‌های جدی برای غرب ایجاد کرد.

گونه هفتم تعارضات منزلتی متأثر از رفتار اشخاص ثالث است و به تغییرات در روابط بازیگران با بازیگران ثالث مرتبط است. (Wolf, 2019: 1201) به عنوان مثال، یک بازیگر دولتی که قبلاً با یک قدرت بزرگ روابط نزدیکی داشته است در نتیجه تغییر بنیادین سیاستها به سمت قدرت بزرگ دیگر متمایل می‌شود و در نتیجه واکنش قدرت بزرگی که قبلاً در آن کشور بیشترین نفوذ را داشته است برمی‌انگیزد. این وضعیت ممکن است در قالب روابط قدرتهای منطقه‌ای نیز رخ دهد و

به عنوان مثال یک دولت کوچک یا یک گروه شبه دولتی که قبلاً با قدرت منطقه ای الف روابط نزدیکی داشته است در یک چرخش به سمت قدرت منطقه ای ب که رقیب الف است متمایل شود. در بخش بعدی به این تعارضات منزلتی در بافت روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی خواهیم پرداخت.

## ۲. پویشهای منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه

برای درک پویشهای منزلت طلبی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه پیش از هر چیز باید به این نکته توجه کنیم که این دو دولت به لحاظ قدرت در چه جایگاهی قرار می‌گیرند. دولت‌ها با در اختیار داشتن مراتب مختلفی از جایگاه، سطوح متفاوتی از اعمال نفوذ و تأثیرگذاری را دنبال خواهند کرد. هر چه جایگاه دولت از منظر قدرت از قدرت کوچک به سمت قدرت متوسط، قدرت بزرگ و هژمون حرکت کند، آن دولت به دنبال تحقق درجه بالاتری از اعمال نفوذ و تأثیرگذاری برای خود خواهد بود. معمولاً در بررسی میزان قدرت دولت‌ها در روابط بین الملل به فهرستی از عوامل اشاره شده و دولت‌ها بر اساس وضعیت خود در زمینه این عوامل در رتبه بندی قدرت قرار داده می‌شوند. این عوامل شامل میزان و کیفیت نیروهای مسلح، منابع شامل مواد خام، موقعیت جغرافیایی و مساحت، میزان و مهارت‌های جمعیت، کارآمدی نهادهای حکومتی و کیفیت رهبری هستند. در تقسیم بندی دولتها از منظر قدرت به مواردی چون هژمون، قدرت بزرگ، قدرت متوسط و قدرت منطقه ای و قدرتهای کوچک اشاره می‌شود. ضمن اشاره ای کوتاه به این دسته بندیها، نشان خواهیم داد که جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در کدام یک از این جایگاهها قرار می‌گیرند.

### ۱-۲- هژمون

مفهوم هژمونی در ادبیات جریان اصلی روابط بین الملل به شرایطی در سیستم بین المللی اطلاق می‌شود که یک دولت به حدی قدرتمند می‌شود که می‌تواند رهبری یا سلطه خود را بر سیستم بین المللی اعمال کند. این دولت که اغلب تحت عنوان هژمون از آن یاد می‌شود، از توانایی اعمال کنترل بر ساختارهای سیستم بین المللی و رفتار واحدهای سازنده آن برخوردار است (Doyle, 1986: ch.1). هژمون متضمن توانایی اعمال قدرت بر مبنای توانایی‌های مادی و «قدرت نرم یا قدرت ایدئولوژیکی به معنای توانایی تغییر رفتار دیگران با تأثیرگذاری بر سیستم باورها، شیوه تفکر و حتی عقلانیت آنهاست» (Beyer, 2009: 413).

رابرت گیلپین می‌نویسد که در یک ساختار هژمونیک «یک دولت قدرتمند بر دولت‌های ضعیف‌تر درون سیستم سلطه دارد یا آنها را کنترل می‌کند» (Gilpin, 1981: 29). جک دانلی هژمون را دولتی می‌داند که «سیاست خارجی قدرت‌های ضعیف‌تری که به لحاظ ظاهری مستقل هستند و عمدتاً سیاست داخلی خود را کنترل می‌کنند، هدایت می‌نماید» (Donnelly, 2009: 66). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در خصوص مفهوم هژمون نیز به مانند بسیاری دیگر از مفاهیم بنیادین در روابط بین الملل اجماعی وجود ندارد. جک لوی می‌نویسد: «هژمونی مفهومی است که بسیار از آن استفاده می‌شود اما به ندرت با درجه ای از دقت تعریف شده است و به طور مشخص، در مورد این که هژمونی مترادف با وضعیت تک قطبی است یا در سیستم‌های دو قطبی و چند قطبی نیز هژمون می‌تواند وجود داشته باشد، توافقی وجود ندارد.» (Levy, 1985: 348-349).

### ۲-۲- قدرت بزرگ

در مورد تعریف قدرت بزرگ نیز اجماعی در میان محققان روابط بین الملل وجود ندارد. در کتاب مفاهیم اصلی روابط بین الملل، قدرت های بزرگ به صورت «پر نفوذترین دولت ها در سیستم بین المللی در یک زمان مشخص» (Griffith et al., ۲۰۰۸: ۱۳۴) تعریف شده اند. در بررسی مصداق های این تعریف در کتاب مذکور، آلمان و ژاپن علیرغم در اختیار داشتن قدرت اقتصادی در زمره دارندگان منزلت قدرت بزرگ دانسته نشده اند چرا که از اراده سیاسی و پتانسیل نظامی لازم برخوردار نیستند و «روسیه نیز با اقتصادی کوچک تر از اقتصاد اسپانیا و علیرغم سلطه منطقه ای در آسیای مرکزی، به سختی در سال های آتی به صورت قدرت بزرگ دیده می شود ... چین با پتانسیل وسیع اقتصادی و توانایی رو به رشد نظامی احتمالاً در دهه های آتی به صورت نیروی تأثیرگذار در سیاست جهانی عمل خواهد کرد» (Griffith et al., ۲۰۰۸: ۱۳۴). در ادامه، نویسندگان کتاب مفاهیم اصلی روابط بین الملل اذعان می کنند که تعریف دقیق آنچه سبب ایجاد منزلت قدرت بزرگ می شود محل بحث و مناظره است و متضمن وجود باشگاهی با قواعد عضویت است اما معیارهای عضویت و عملکرد درون این باشگاه چندان روشن نیست (Griffith et al., ۲۰۰۸: ۱۳۵).

جک دانلی قدرت های بزرگ را این گونه تعریف می کند: «[دولی که] می توانند جنگی طولانی را علیه هر واحد دیگری در سیستم انجام دهند» (Donnelly, ۲۰۰۹: ۶۱). بوزان و ویور معتقدند که «قدرت های بزرگ نباید لزوماً توانایی های بالایی در تمامی بخش ها داشته باشند ... قدرت بزرگ در محاسبات دیگر قدرت های عمده به گونه ای در نظر گرفته می شود که پتانسیل اقتصادی، نظامی و سیاسی کسب منزلت ابرقدرت در میان مدت یا کوتاه مدت را دارد» (Buzan and Waever, ۲۰۰۳: ۳۵).

برای آن که دولتی را قدرت بزرگ بدانیم، او باید ترکیبی از توانایی های مادی را در اختیار داشته باشد. میزان جمعیت و قلمرو، در اختیار داشتن منابع، توانایی اقتصادی، قدرت نظامی، ثبات سیاسی و شایستگی (صلاحیت) (Waltz, ۱۹۷۹: ۱۳۱) و منزلت او رسماً توسط دیگران شناسایی شود (۲۰۰۲-۲۰۰۰: Bull, ۱۹۷۷) و واکنشی که دیگران بر مبنای محاسبات سیستمی نسبت به او نشان می دهند از منزلت قدرت بزرگ حکایت کند (Buzan and Weaver, ۲۰۰۳: ۳۲).

### ۳-۲- قدرت متوسط و قدرت منطقه ای

در مورد تعریف قدرت متوسط نیز توافقی میان محققان روابط بین الملل وجود ندارد. با توجه به این که ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ بیشترین تأثیرگذاری را بر سیاست بین الملل داشته و قدرت های متوسط نقش کمتری را در این زمینه ایفا می کنند، ادبیات تحقیقی چندان نیز در مورد آنها وجود ندارد. دولت هایی مانند کانادا و استرالیا اغلب خود را به عنوان قدرت متوسط تعریف می کنند که البته چنین تعریفی بیشتر از جنبه رفتاری صورت می گیرد. آر. جی. ریدل دیپلمات ارشد کانادایی در سال ۱۹۴۷ قدرت متوسط را این گونه تعریف می کند: «قدرت های متوسط به واسطه مساحت، منابع مادی، تمایل و توانایی کسب مسئولیت و نفوذ و ثباتشان نزدیک به قدرت های بزرگ هستند» (Wood, ۱۹۸۷: ۴).

بری بوزان و ویور در کتاب مناطق و قدرت ها به واسطه تمرکز می نویسند: «تمایزات سنتی میان قدرت های «بزرگ» و «متوسط» در سیستمی بین المللی که تنها عده معدودی از توان عملکرد در کل سیستم برخوردارند و بسیاری دیگر تنها در همسایگی خود به چشم می آیند، پاسخگویی چندان ندارد. ایده «قدرت های متوسط» نمایانگر چشم انداز سیستمی است» (Buzan and Waever, ۲۰۰۳: ۳۴).



بدین معنی اگر بخواهیم تعریفی سلبی در سطح سیستم از قدرت های متوسط داشته باشیم باید آنها را دولت هایی بدانیم که ابرقدرت یا قدرت بزرگ نیستند اما درون منطقه خود از قدرت قابل توجهی برخوردارند و پتانسیل اعمال درجه کمتری از نفوذ در سطح بین المللی را دارند. باید اذعان داشت که دولت هایی در این سطح در زمینه اعمال نفوذ و اقتدار عمدتاً تصویر قدرت منطقه ای و در مرحله ای بالاتر هژمون منطقه ای را از خود بروز می دهند چرا که چنین تصویری به نحو بهتری نشان دهنده جایگاه و منزلت شاخص آنان است. تصویر ذهنی قدرت متوسط به لحاظ توانایی های مادی و درجه اعمال نفوذ به شدت مبهم است و وضعیتی درجه دو و درجه سه را به دولت در قبال ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ می دهد. قدرت منطقه ای به معنای دولتی است که دارای توانایی اعمال نفوذ در سطح منطقه خود است و قدرت متوسط به معنای دولتی است که نسبت به ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ درجه کمتری از نفوذ را در سطح بین المللی اعمال می کند؛ این نفوذ می تواند در همگرایی با ایده های کلی حاکم بر سیستم و در راستای صلح باشد و یا می تواند در واگرایی و رد نظم حاکم بر سیستم بین المللی باشد

دولتهایی مانند جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی از منظر سیستمی قدرتهای متوسط محسوب میشوند اما به این دلیل که تصویر ذهنی قدرت متوسط به لحاظ توانایی های مادی و درجه اعمال نفوذ به شدت مبهم است و وضعیتی درجه دو و درجه سه را به دولت در قبال ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ می دهد، خود را قدرت منطقه ای تلقی می کنند.

#### ۲-۴- ایران و عربستان سعودی: قدرت اول منطقه

کشورهای منطقه از زمان افول نفوذ و قدرت بریتانیا در منطقه خلیج فارس، در پی ایفای نقش در تأمین امنیت خلیج فارس بودند. به واقع، ایران پس از اعلام تصمیم انگلستان مبنی بر خروج نیروهایش از خلیج فارس، این منطقه را منطقه حیاتی خود نامید و معتقد بود که خلاً قدرت ایجاد شده نباید توسط هیچ قدرت خارج از منطقه پر شود. ایالات متحده آمریکا در این مقطع علاقه ای به پذیرش تعهدات جدید نظامی و اقتصادی نداشت و طبق دکترین نیکسون مسئولیت تأمین امنیت مناطق را به بازیگران منطقه ای واگذار کرده بود. ایران و عربستان سعودی در قالب این دکترین با نزدیکی به ایالات متحده قدرت نظامی و اقتصادی خود را افزایش دادند و نقش عمده ای در مسائل امنیتی برای خود قائل شدند؛ سیاست خارجی این دو کشور، ویژگی بلندپروازانه و جاه طلبانه ای به خود گرفت. (Gause, ۲۰۰۴: ۲۴۶)

پیش از وقوع انقلاب اسلامی، عربستان سعودی توجه جدی به تحولات منطقه نشان نمی داد و از دیگر سو، ایران با اتخاذ سیاستهایی نظیر اتحاد علنی با ایالات متحده و مهار عراق از طریق نزدیکی به کردها نقش اصلی را در منطقه خلیج فارس ایفا می کرد. به گفته نیکسون:

«او (شاه) حاضر نشده بود در تحریم نفتی اعراب شرکت کند و همچنان به روابطش با اسرائیل ادامه می داد و نفت مورد نیاز دولت یهود و ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه را تأمین می کرد. او با تمرکز نیروهایش در مرز عراق و ارسال کمک های محرملنه به شورشیان کرد، ارتش عراق را در جایش میخکوب کرده بود و مانع ایفای نقش عراق در جنگ اکتبر شده بود.» (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۹۸)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حوادثی مانند اشغال سفارت آمریکا در تهران که سبب شد ایران خود را در برابر جامعه بین المللی قرار دهد، عربستان سعودی احساس کرد که باید نقش جدی تری را در تحولات منطقه ایفا کند و تلقی عربستان

سعودی از ایران به عنوان دولتی که خواهان برتری و سیادت در منطقه است سبب می‌شد تا عربستان سعودی نسبت به فعالیت‌های ایران در منطقه احساس تهدید کند. روابط ایران و عربستان همیشه پرفراز و نشیب بوده است و «اگرچه بر حسب مقتضیات مقطعی، گاهی جنبه همکاری و زمانی جنبه رقابت و تعارض، حاکم گشته است، ولی همواره ریشه‌های تضاد در بین دو کشور، حتی در زمان همکاری و وفاق وجود داشته است.» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۷)

هر دو کشور ایران و عربستان سعودی در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دنبال این بوده‌اند که منزلت خود به عنوان قدرت اول منطقه را تثبیت کنند. اکنون سوال اینجاست که تحقق و تثبیت منزلت قدرت منطقه‌ای از طریق چه سازوکارهایی ممکن است و جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی از چه سازوکاری در این راستا بهره گرفته‌اند؟

مطابق نظریه هویت اجتماعی، سه سازوکار برای دستیابی به منزلت تعریف شده است که مبتنی بر امکان یا عدم امکان عضویت در گروه‌های مرجعی است که بازیگر از آن طریق به منزلت مورد نظر دست پیدا می‌کند. این سه سازوکار عبارتند از تحرک اجتماعی<sup>۱</sup>، رقابت اجتماعی<sup>۲</sup> و خلاقیت اجتماعی<sup>۳</sup>. (Larson and Shevchenko, ۲۰۱۰) هنگامی که امکان عضویت در گروه مرجع وجود داشته باشد، بازیگر دولتی با پیروی از هنجارهای گروه سعی در مجاب کردن گروه به عضویت خود خواهد داشت. در چنین موقعیتی بازیگر دولتی سعی در همگرایی بیشتر با گروه مرجع و ارزش‌ها و ایدئولوژی آنها خواهد داشت.. (Larson and Shevchenko, ۲۰۱۰: ۷۲) اگر دولت پیوستن به گروه‌های مرجع را ممکن ارزیابی نکرده و یا گروه مرجع را دارای مشروعیت یا ثبات نبیند به دنبال رقابت اجتماعی خواهد رفت و به رفتارهای تنش‌زا و مناقشه برانگیز روی می‌آورد تا منزلت خود را اثبات کند (Larson and Shevchenko, ۲۰۱۰: ۷۲)

در وضعیتی متفاوت، هنگامیکه بازیگران و سلسله مراتب موجود، مشروع یا باثبات تلقی شود، گروه‌ها در عرصه‌ای متفاوت در جستجوی پرستیژ خواهند بود که خلاقیت اجتماعی نامیده می‌شود. ترویج هنجارها یا مدل‌های جدید توسعه نمونه‌هایی از به کارگیری خلاقیت اجتماعی در روابط بین الملل است. (Larson and Shevchenko, ۲۰۱۰: ۷۴-۷۵) موفقیت خلاقیت اجتماعی تا حد زیادی منوط به این است که دولت شناخت درستی از هنجارها و ارزش‌های حاکم بر عرصه بین المللی داشته باشند و با شناسایی مسیر تغییر و تحولات جهان در آینده تصویر و چهره بهتری از خود ارائه کند.

آیا قدرتهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی میتوانند از سازوکار تحرک اجتماعی بهره‌گیرند؟ به کارگیری تحرک اجتماعی نیازمند ترتیبات منطقه‌ای حکمرانی است که در آنها مدیریت مسائل منطقه به صورت جمعی صورت پذیرد و قدرت‌های منطقه‌ای بتوانند به اعمال نفوذ و پیشبرد منافع خود بپردازند. این ترتیبات منطقه‌ای به منزله گروه مرجع برای قدرت نوظهور منطقه‌ای عمل خواهد کرد و دولت‌ها را به اتخاذ استراتژی تحرک اجتماعی تشویق خواهد کرد. در صورت فقدان چنین ترتیباتی و یا عدم امکان ورود به چنین ترتیباتی، دو گزینه رقابت اجتماعی و خلاقیت اجتماعی فرا روی بازیگران منطقه‌ای خواهد بود.

۱. Social Mobility

۲. Social Competition

۳. Social Creativity

با نگاهی به منطقه خلیج فارس درمی یابیم که چنین ترتیبات حکمرانی منطقه ای با مشارکت همه دولتهای منطقه وجود ندارد و در نتیجه دو گزینه رقابت اجتماعی و خلاقیت اجتماعی فراروی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بوده است. به کارگیری سازوکار خلاقیت اجتماعی نیازمند ثبات در روابط منطقه ای و بین المللی و پذیرش اولیه از جانب بازیگران مختلف است تا بتوان به خلق ایده ها و هنجارهای جدید پرداخت و آنها را به دیگران عرضه کرد. همانگونه که پیش تر اشاره شد موفقیت خلاقیت اجتماعی منوط به پذیرش این ایده ها و هنجارها از جانب دیگران است. بافت و فضای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و وضعیت روابط دوجانبه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی امکان موفقیت خلاقیت اجتماعی را بسیار اندک می سازد و هر دو کشور با توجه به چنین وضعیتی به رقابت اجتماعی روی آورده اند که تعارضات منزلتی متعددی را رقم زده است. در ادامه به بررسی این تعارضات منزلتی خواهیم پرداخت.

### ۳. تعارضات منزلتی و محیط امنیتی خاورمیانه

در بافت روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی با دو بازیگر فرادست و فرودست روبرو نیستیم بلکه با قدرتهای منطقه ای مواجهیم که هریک در برخی ابعاد قدرت دارای برتری هستند و در عین حال سعی کرده اند نقاط ضعف خود را با ابزارهایی که در اختیار دارند جبران کنند. به عنوان مثال اگر جمهوری اسلامی ایران در بعد نظامی دست برتر را در اختیار دارد عربستان سعودی با استفاده از استراتژی اتحاد و ائتلاف از طریق نزدیکی با ایالات متحده سعی در جبران این وضعیت داشته است.

گونه نخست تعارضات منزلتی میان عربستان و ایران را می توان در اختلافات ناشی از اصطکاک میان پرستیژ و اقتدار طبیعی جست که البته ریشه این مساله به پیش از انقلاب اسلامی بازمی گردد. همانگونه که پیش تر در متن اشاره شد ایران در دهه ۱۳۵۰ هجری شمسی و به ویژه پس از افزایش قیمت نفت و خریدهای گسترده تسلیحاتی بر این باور بود که باید از جانب دیگر کشورهای منطقه خلیج فارس از جمله عربستان سعودی به عنوان قدرت اصلی در منطقه شناخته شده و مورد احترام و همراهی قرار گیرد. اما بازیگران عرب منطقه از جمله عراق و عربستان سعودی خواهان وضعیت مستقل تری بودند و تمایلی به قرارگرفتن در زیر چتر امنیتی ایران نداشتند و حتی عراق به طور علنی چنین وضعیتی را به چالش می کشید. چنین وضعیتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز تداوم داشته و حتی تشدید شده است. جمهوری اسلامی ایران به واسطه اقتدار طبیعی خود خواهان روابطی مبتنی بر الگوهای احترام و تمکین است اما عربستان سعودی با تکیه بر امریکا و حتی اخیرا با نزدیک شدن به اسرائیل نه تنها تمایلی به تن دادن به چنین اقتداری ندارد بلکه سعی در به چالش کشیدن آن دارد.

پیامد چنین تعارضات منزلتی برای محیط امنیتی خاورمیانه را می توان در فقدان سیستم امنیت دسته جمعی در این منطقه مشاهده کرد. از یک سو ایران در پیش از انقلاب اسلامی و همچنین جمهوری اسلامی تمایلی نداشته اند که به عربستان سعودی به عنوان یک قدرت برابر با خود بنگرند و عربستان سعودی نیز تمایلی به پذیرش علنی برتری ایران نداشته است. در ادامه به اثر منفی مضاعف همین فقدان سیستم امنیت دسته جمعی بر منزلت طلبی دو کشور اشاره خواهیم کرد.

گونه دوم تعارضات منزلتی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به مساله عدم تناسب فزاینده میان نقش های تعریف شده و پایگاه و تواناییهای مادی بازیگران باز می گردد. این وضعیت در شرایطی که یک بازیگر دولتی احساس کند بازیگر مقابل قصد دارد روابط نامتقارنی را ایجاد کند ممکن است با اقدامات خشونت بار همراه شود. این وضعیت در بافت

روابط میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی پس از تحولات جهان عرب از سال ۲۰۱۱ به بعد روی داده است. خواست برقراری دموکراسی در کشورهای عربی خاورمیانه سبب بروز مناقشات داخلی گسترده در این کشورها شد و هر دو کشور ایران و عربستان در راستای پیشینه سازی نفوذ خود تلاش کردند تا خلأ قدرت ایجاد شده را پر کنند. به عبارت بهتر هر دو کشور تلاش کردند تا مانع پرشدن خلأ قدرت توسط دیگری شوند تا موقعیت طرف مقابل در منزلت قدرت برتر منطقه ای تثبیت نگردد. پیامد مهم این مساله برای محیط امنیتی خاورمیانه بروز جنگهای نیابتی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی بوده است که امنیت و ثبات در منطقه خاورمیانه را تضعیف کرده است.

سومین گونه از تعارضات منزلتی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به مقوله روابط با اشخاص ثالث مرتبط است. مهمترین نقش را در این زمینه عراق و اسرائیل ایفا کرده اند. عراق خود به عنوان یک بازیگر خواهان منزلت قدرت برتر منطقه به عنوان عامل چالشگر برای ایران و عربستان سعودی عمل می کرد اما سرنگونی صدام حسین و نفوذ گسترده جمهوری اسلامی ایران در عراق سبب سنگینی کفه ترازوی قدرت به نفع ایران شد. در نقطه مقابل، عربستان سعودی برای جبران موقعیت تضعیف شده خود سعی کرده است عامل اسرائیل را به طور جدی وارد معادلات منطقه ای خلیج فارس کند و نوعی تعادل را در این زمینه برقرار کند.

### نتیجه گیری

یافته های پژوهش حاضر نشان می دهد که تعارضات منزلتی میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در سه گونه اختلافات ناشی از اصطکاک میان پرستیژ و اقتدار طبیعی، عدم تناسب فزاینده میان نقش های تعریف شده و پایگاه و تواناییهای

مادی بازیگران، و روابط با اشخاص ثالث رخ داده است و هریک به نوبه خود سبب تنش و بی‌ثباتی در روابط دو جانبه میان جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی شده است و به تبع آن بی‌ثباتی و تنش در محیط امنیتی خاورمیانه رخ داده است. مهمترین پیامد تعارض منزلتی حاصل از اصطکاک میان پرستیژ و اقتدار طبیعی برای محیط امنیتی خاورمیانه، فقدان سیستم امنیت دسته جمعی در این منطقه است؛ در نتیجه امکان پیدایش ساختاری با حضور همه کشورهای منطقه جهت مدیریت سیاسی چالشهای موجود تضعیف شده است. این مساله را می‌توان مهمترین عامل در گرایش ایران و عربستان سعودی برای استفاده از استراتژی رقابت اجتماعی در منزلت طلبی در منطقه خاورمیانه دانست. در قالب حاکم شدن رقابت اجتماعی در منطقه پویسهای تهدیدانگاری نیز تقویت می‌شود و بسیاری از اقداماتی که دولتها در راستای تامین امنیت خود انجام میدهند از دید طرف مقابل به مثابه اقدامی تهدیدآمیز انگاشته می‌شود. همین پویسهای تهدیدنگارانه است که بر آتش تعارضات منزلتی حاصل از عدم تناسب فزاینده میان نقش‌های تعریف شده و پایگاه و تواناییهای مادی بازیگران می‌دمد و اقدامات این کشورها برای پیشینه سازی نفوذشان به مثابه تلاشهایی برای ایجاد روابط نامتقارن تفسیر می‌شود و واکنشهای پرتنشی را به دنبال دارد. این واکنشها را در سالهای اخیر در جنگهای نیابتی صورت گرفته میان دو طرف شاهد بوده ایم. نگارندگان قصد ندارند که کلیت پویسهای سیاسی در منطقه را به اقدامات منزلت طلبانه تقلیل دهند اما چنین خواستها و پویسهای منزلت طلبانه در کنار تلاش برای کسب منافع امنیتی و اقتصادی در بافت سیاست بین‌المللی منطقه خاورمیانه جریان دارد و شناخت بهتر این پویسها می‌تواند به یافتن راهکارهای بهینه ای جهت تحقق صلح پایدار منجر شود.

#### منابع

اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹). «واگرایها و همگراییها در روابط ایران و عربستان»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هفتم، تابستان، شماره ۲۲، صص ۱۴۶-۱۱۵.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها. تهران: انتشارات سمت.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷ - ۱۳۰۰). تهران: نشر پیکان.

Adler, E. (۱۹۹۷) "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics" *European Journal of International Relations*, ۳(۳), ۳۱۹-۳۶۳.

Anderson, C., Willer, R., Kilduf, G.J. et al. (۲۰۱۲) "The origins of deference: When do people prefer lower status?" *Journal of Personality and Social Psychology*, ۱۰۲(۵), ۱۰۷۷-۱۰۸۸.

Beyer, C. (۲۰۰۹) "Hegemony, Equilibrium and Counterpower: A Synthetic Approach", *International Relations*, ۲۳(۳), ۴۱۱-۴۲۷.

Bull, H. (۱۹۷۷) *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. New York: Columbia University Press.

Buzan, B. and Wæver, O. (۲۰۰۳) *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge: Cambridge University Press.

Donnelly, J. (۲۰۰۹) "Rethinking political structures: from 'ordering principles' to 'vertical differentiation' -- and beyond", *International Theory*, ۱:۱, ۴۹-۸۶.

Doyle, M. W. (۱۹۸۶) *Empires*. New York: Cornell University Press.

Frank, R.H. (۱۹۸۵) *Choosing the Right Pond: Human Behavior and the Quest for Status*. New York: Oxford University Press.

Gregory Gause III, F. (۲۰۰۴) "International Politics of the Gulf", In Fawcett, L. (ed.) *International Relations of the Middle East*. London: Oxford University Press.

Gilpin, R. (۱۹۸۱) *War and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Griffiths, M., O'Callaghan, T. and Roach, S.C. (۲۰۰۸) *International Relations: The Key Concepts*. New York: Routledge.

Horowitz, M., McDermott, R. and Stam, A.C. (۲۰۰۵) "Leader Age, Regime Type, and Violent International Relations", *Journal of Conflict Resolution*, ۴۹(۵), ۶۶۱-۶۸۵.

Larson, D.W. and Shevchenko A. (۲۰۱۰) "Status Seekers: Chinese and Russian Responses to US Primacy", *International Security*, ۳۴(۴), ۶۳-۹۵.

Levy, J.S. (۱۹۸۵) "Theories of General War", *World Politics*, ۳۷(۳), ۳۴۴-۳۷۵.

Mercer, J. (۱۹۹۵) "Anarchy and Identity", *International Organization*, Spring, No ۴۹.

Mercer, J. (۲۰۱۷) "The illusion of international prestige", *International Security*, ۴۱(۴), ۱۳۳-۱۶۸.

Reus-Smit, C. (۲۰۰۵) "Constructivism", In Burchill, S., Linklater, A., Devetak, R., Donny, J., Nardin, T. and Paterson, M. *Theories of International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.

Tajfel, H. (۱۹۸۱) *Human Group and Social Categories: Studies in Social Psychology*. Cambridge: Cambridge University Press.

Waltz, K. N. (۱۹۷۹) *Theory of International Politics*. Boston: Addison-Wesley.

Weber, M. (۱۹۶۶) "Class, Status, Party" in Bendix, R. and Lipset, S.M. *Class, Status, Power*, ۲<sup>nd</sup>.ed. New York: Free Press.

Wendt, A. (۱۹۹۵) "Constructing international politics", *International Security*, ۲۰, ۷۱-۸۱.

Wendt, A. (۱۹۹۹) *Social Theory of International politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Wendt, A. (۲۰۰۴) “The State as a Person in International Theory”, *Review of International Studies*, ۳۰(۲), ۲۸۹-۳۱۶.

Wolf, R. (۲۰۱۹) “Taking interaction seriously: Asymmetrical roles and the behavioral foundation of status”, *European Journal of International Relations*, vol. ۲۵(۴), ۱۱۸۶-۱۲۱۱.

Wood, B. (۱۹۸۷) *Middle Powers in the International System: A Preliminary Assessment of Potential*. United Nations Publication.

## Abstract

In addition to a better understanding of the concept of status seeking and status conflicts, authors of this article tries to answer this question that what will be the impact of status seeking dynamics of Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia on security environment of the Middle East. The main hypothesis is that status conflicts of Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia have caused instability and tension in the Middle East. Findings of this research which is done with descriptive-analytical method shows that the main status conflicts of these two countries relate to friction between prestige and natural authority, disparity between established roles and their material base and their relationships with third parties. The most important corollary of this status conflicts is the lack of collective security system in the Middle East. Consequently the possibility of establishing a structure for politically managing the challenges has been weakened. Under these circumstances Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia have tended to choose social competition in their status seeking efforts that have exacerbated the perception of threats in the region. Establishing mechanisms to ameliorate status conflicts between Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia is a pathway toward sustainable peace in the Middle East.

**Keywords:** Status Conflicts; Islamic Republic of Iran; Saudi Arabia; the Middle East; Security Environment